

ماوراء طبیعت یا عالم غیب

❁ آیا وجود منحصراً بماده است؟

❁ نیافتن دلیل بر نبودن نیست

❁ اشتباه بزرگ

❁ دریچه‌هایی بماوراء طبیعت

۱- اعجاز انبیاء

۲- بعضی از حوادث طبیعی هم!

۳- خواب مغناطیسی



انسان از نخستین روزی که دیدگان خود را باز نموده این حقیقت را درک کرده است که غیر از وجود خودش واقعیتی هست و خود و اندیشه‌هایش نیز از این واقعیت بیرون نیست و دانستن این مطلب نیز بنوبه خود واقعیتی دارد، و بطور فطری و ضروری این حقیقت را درک می‌کند که ما واقعیتی داریم و غیر از وجود خود ما نیز واقعیهائی موجودند.

در مقابل گروهی از دانشمندان یونانی قبل از افلاطون که بنام **سوفسطائی** یا سوفیست نامیده می‌شوند معتقد بودند که اساساً واقعیتی نیست البته اینها نیز بدستهائی تقسیم می‌شدند. برخی بطور کلی واقعیت را حتی واقعیت خود را منکر بودند و برخی غیر از خود و اندیشه‌های خود واقعیت‌های دیگر را باور نداشتند و افرادی مانند **پروتاگوراس** و

گورگیماس و شوپنهاور از طرفداران این نظریه بوده‌اند، در زمان ارسطو گروه دیگری پیدا شدند که در همه چیز شك کردند و آنان را لاادریون و یاشکاگان می‌گویند.

ولی عقائد و آراء این دو گروه با عقل و حس مخالف است و در کتب فلسفه بحث‌های زیادی در ابطال و رد این نظریات شده است.

آیا وجود منحصر بماده است؟

آنچه پس از درك اصل هستی و وجود که ضروری و فطری است در خور بحث و گفتگو می‌باشد اینست که هستی و وجود منحصر بماده و طبیعت است و وجود مساوی بماده است یا موجودات دیگری غیر از ماده و طبیعت هست که با این از ماده هم قابل درك و سنجش نیستند، و این یکی از مباحث فلسفی است که بنام فلسفه ماوراء طبیعت مورد بحث قرار می‌گیرد، عده‌ای از مادیین بواسطه غرور علمی یا بی‌اطلاعی از سنخ مباحث فلسفی راه انکار را نسبت بموجودات غیر مادی پیش گرفته و بغیر حس و تجربه اعتماد نکرده‌اند و ماوراء ماده را موهوم می‌دانند.

نیافتن دلیل بر نبودن نیست

انسان بالفطره این مطلب را درك می‌کند که اگر علوم او از درك حقیقتی عاجز باشد و با ابزار و مقیاسی که در محیط کار و فعالیت علمی دارد نتواند وجود چیزی را بیابد و تصدیق کند تا موقعی که برهانی بر امتناع و محال بودن آن در دست ندارد نمی‌تواند وجود آنرا انکار نماید و بدیهی است که نیافتن دلیل بر نبودن و ندیدن و درك نکردن چیزی دلیل بر عدم و موهوم بودن آن نخواهد بود چنانکه مادر دل طبیعت موجوداتی داریم که یا اصلاً نمی‌توان آنها را درك کرد و تنها از پی بردن بآثار وجود آنها را

تصدیق می‌کنیم و یا با ابزار و وسائل باید آنها را درك نمود. و هیچ‌گاه صحیح نیست وجود آنها را بواسطه درك نکردن انکار نمائیم. و برای نمونه چند مورد زیر را از نظر شما می‌گذرانیم:

۱- اصول رنگ‌ها را در فیزیک هفت رنگ می‌شمرند که نخستین آنها رنگ سرخ و آخرین آنها بنفش است و این هفت رنگ برای انسان قابل درك است ولی در ماوراء آنها هزارها رنگ قرار دارد که برای ما هیچ‌نحو قابل درك و حس نیست و می‌گویند شاید بعضی از حیوانات بعضی از آنها را به بینند، علت مطلب هم روشن است. زیرا رنگ بر اثر امواج نور پدید می‌آید و اختلافات و تغییر رنگها نتیجه شدت و ضعف ارتعاش امواج نور است یعنی اگر شدت ارتعاش در هر ثانیه به ۴۵۸ هزار میلیارد برسد رنگ سرخ و به ۷۱۷ هزار میلیارد رنگ بنفش را تشکیل میدهد و پائین تر و بالاتر این دورنگهای فراوانی وجود دارد که برای ما قابل درك نیستند.

۲- امواج صوت تنها در فاصله ۳۲ مرتبه در ثانیه تا ۳۶ هزار مرتبه در ثانیه برای ما قابل درك است و بیشتر و یا کمتر از آن هر چه هست برای ما قابل درك نیست.

۳- کره مسکونی ما یعنی کره زمین حرکات مختلفی دارد که برای ما محسوس نیست، از جمله جزر و مدی است که بر قشر زمین وارد میشود که بر اثر آن روزی دوبار طبقه روئین زمین باندازه ۳۰ سانتیمتر بالا می‌آید و سپس پائین می‌رود و با اینکه در زیر پای ما قرار گرفته، ما آنرا درك نمی‌کنیم.

۴- هوایی که در اطراف ما هست دارای وزن و سنگینی فوق-

العاده‌ای است بطوریکه بدن انسان با اندازه (۱۶) هزار کیلو گرم از آنرا تحمل میکند و در تحت فشار عجیب آن قرار دارد ولی این فشار در برابر فشار درونی بدن خنثی میشود و از این جهت ناراحت کننده نیست قبل از گالیله و پاسکال این موضوع بر همه مخفی بود و اکنون هم که علم آنرا ثابت نموده و بصحت آن شهادت داده است باز هم حواس ما آنرا درک نمیکنند و هیچ کس تصور نمیکنند هوا وزن و سنگینی داشته باشد (۱).

۵- اثر از جمله موجوداتی است که دانشمندان طبیعی بوجود آن اعتراف دارند و بعقیده آنها همه جاو همه چیز را فرا گرفته، موجودی است که بسیاری از خواص طبیعی از قبیل وزن، بو، رنگ را ندارد و میان تمام کواکب و در درون همه اشیاء نفوذ دارد ولی برای انسان قابل درک و حس نیست.

۶- اتم با آن وضع حیرت انگیزش و نیروی عظیمی که دارد برای هیچ حسی قابل درک و دیدن نیست با آنکه همه اجسام از اتم تشکیل می‌یابند. و از این قبیل موجودات زیاد دیگری مانند ویروسها و باکتریها و ووو هستند که با چشم غیر مسلح درک نمی‌شوند.

۱- در کلمات پیشوای بزرگ اسلام زین العابدین علیه السلام باین موضوع تصریح شده آنجا که، بفرماید: منزهی ای پروردگار! تو میدانی وزن آسمان هارا، منزهی ای پروردگار! تو میدانی وزن زمین هارا، منزهی تو میدانی وزن آفتاب و ماه را، منزهی تو میدانی وزن ظلمت و نور را، منزهی تو میدانی وزن سایه و هوارا.

(صحیفه ثانیه شیخ حر عاملی دعاء ۵۵ نقل از شماره هفتم مجله مکتب اسلام سال اول صفحه ۱۲)

اکنون نتیجه‌ای که از وجود پنهانی و غیر محسوس اینگونه موجودات می‌گیریم آنست که: محسوس نبودن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست و درك نکردن و نیافتن دلیل بر عدم و نیستی نخواهد بود همانطوریکه قبل از کشف اینگونه موجودات کسی حق انکار آنها را نداشت و دانشمندانی که درباره وجود پاره‌ای از این موجودات غیر مرئی نظریاتی میدادند کسی افتتار آنها را انکار نمی‌کرد. چنانکه ما نیز نمی‌توانیم وجود موجودات دیگر طبیعی را که تاکنون علم موفق بکشف آنها نگشته انکار نمائیم و چه بسا ممکن است موجودات فراوان دیگری در دل طبیعت باشد که از نظر ما و علم هنوز پنهان بوده و بعداً علم بکشف آنها و پرده برداری از اسرار آنها موفق گردد.

همچنین نسبت به ماوراءطبیعت نیز نباید محسوس نبودن و درك نکردن وجود آنها را دلیل بر نفی وجود آنها گرفت ولی اشتباه نشود مقصود آن نیست که بگوئیم روزی ممکن است با ابزار و وسائل طبیعی ماوراءطبیعت و ماده برای ما محسوس گردد و همانطوریکه موجودات مادی را حس می‌کنیم آنها را هم با حواس خود درك نمائیم، زیرا ماوراءطبیعت با وسائل مادی قابل درك نیست و برای شناختن آن راههای دیگری هست، بلکه مقصود ثابت کردن آنستکه تنها ندیدن و مشاهده نکردن دلیل بر نبودن موجودی نیست و با این حربه طرفداران مکتب مادی نمیتوانند بمبارزه خداپرستان بیایند در اینجا بد نیست که برای تأیید این مطلب بگفتار **کامیل فلاماریون** در کتاب اسرار مَرَك اشاره شود آنجا که میگوید:

«مردم دروادی جهل و نادانی زندگی میکنند و نمیدانند که این ترکیب جسمانی انسان نمیتواند او را بحقائق رهبری کند و این حواس

پنجگانه در هر چیز او را فریب میدهد و یگانه چیزی که انسان را بحقائق میرساند عقل و فکر و دقت علمی است.

پس شروع میکنند اموری که حواس اذدرك آنها عاجز است يك بيان کرده و محدودیت هر حسی را ثابت میکنند تا آنجا که میگوید :

«پس نتیجه این شد که عقل و علم امروزه ما حکم قطعی مینماید باینکه قسمتی از حرکات ذرات هوا و اشیاء و قوای موجود است که ما نمی بینیم و نمیتوانیم بهیچ يك از این حواس پنجگانه آنها را احساس کنیم. بنابراین ممکن است در اطراف ما اشیاء دیگری غیر از اینها موجود باشند و موجودات زنده و صاحب حیاتی وجود داشته باشند که ما نتوانیم آنها را احساس کنیم، من نمی گوئیم هست بلکه میگوئیم ممکن است باشد، زیرا نتیجه بیانات سابقه این شد که ما نمی توانیم هر چه را احساس نکردیم بگوئیم نیست، پس وقتی بدلیل علمی کاملاً بر ما ثابت شد که این حواس قابلیت ندارند همه موجودات را بر ما مکشف سازند بلکه گاهی ما فریب داده و خلاف واقع را با ما نشان میدهند نباید تصور کنیم که تمام حقیقت منحصر است بآنچه ما احساس می نمایم بلکه باید خلاف آنرا معتقد باشیم و بگوئیم ممکن است موجوداتی باشد که ما نمیتوانیم آنها را احساس کنیم، چنانکه قبل از اکتشاف میکرب کسی خیال نمی کرد، میلیونها میکرب در اطراف هر جسمی موجود باشد و زندگی هر صاحب حیاتی میدان جولان آنها قرار گیرد.

نتیجه آنکه این حواس ظاهره قابلیت اینرا ندارند که واقع و حقیقت موجودات را با ما نشان دهند و یگانه چیزی که دقائک را کاملاً معرفی

میکنند عقل و فکر ما است» (۱).

اشتهاء بزرگ

مادین بواسطه عادت داشتن بعلم تجربی وحسی و غوطه ور شدن در معلوماتی که بر محور ماده و خواص ماده می چرخد موجود غیر مادی را انکار نموده و وجود را مساوی با ماده می پندارند و تنها دلیلی که برای مدعای خود یعنی نفی و انکار غیر ماده می آورند عاجز بودن ابزار و مقیاسهای علوم تجربی از اثبات موجود غیر مادی است و میگویند: ما چیزی اعتراف نمیکنیم که علم برای اثبات کند و موجودات ماوراء طبیعت را علم ثابت نکرده است و ما چیزی را که علم ثابت نکند و از درک آن عاجز باشد قبول نداریم.

این آقایان انتظار دارند که موجودات غیر مادی را با وسائل و ابزار مادی درک کنند، در صورتیکه هر علمی چیزی را موضوع فعالیت خود قرار میدهد و فقط در اطراف خواص و آثار آن بحث و گفتگو میکند و تنها عهده دار نفی و یا اثبات آثار و خواص همان چیز است، و از نفی و اثبات موضوع و یا آثار علم دیگر ساکت و عهده دار آن نخواهد بود.

بحثهای مادی و علوم تجربی تنها اثبات وجود مادی و نفی وجود مادی میکند و حق تعرض بموجود غیر مادی را نهیاً و اثباتاً ندارد.

و بطور کلی اثبات و نفی وجود هر چیزی مربوط به بحثهای فلسفی و علوم عقلی است زیرا فلسفه در اطراف بود و نبود اشیا و موجودات بحث میکند و باین و استدلال عقلی مطلق وجود را مورد بحث و کاوش قرار میدهد، ولی علوم دیگر هر کدام در اطراف موجود خاصی و

آثار آن گفتگو دارند و در محیط خاص و محدودی سر مینمایند و نظریات هر علمی از حدود موضوع خودش تجاوز نمیکند و اگر فرضاً نظر بدهند که فلان چیز هست یعنی در حدود فعالیت و بحثهای این علم هست و اگر نظر بدهند نیست یعنی در حدود فعالیت و محیط کاوشهای این علم نیست .

اما فلسفه دارای موضوع عام و کلی است و بود و نبود و اثبات و نفی مطلق وجود و موجودات را اعم از مادی و غیر مادی مورد نظر قرار میدهد .

مثلاً با آزمایشها و تجربه های طبیی ثابت شده است که مغز انسان هنگام تفکر فعالیت ها و فعل و انفعالات شیمیائی مخصوصی دارد و دانشمندان

طبیعی نام آنرا ادراک نهاده اند ، ولی آیا در همین حال موجود دیگری غیر مادی بهمراه فعالیت های مادی مغز هست یا نیست بحثهای طبیعی

و آزمایش از اثبات و نفی آن ساکت خواهد بود ، تنها چیزی را که علوم طبیعی میتواند اثبات کند آنست که در مورد تفکر و ادراک این پدیده

را می یابد و اگر موجود دیگری هم باشد نمی تواند آنرا نشان بدهد و اساساً فرق میان مسائل فلسفی و علوم دیگر آنستکه فلسفه آن سلسله

مسائلی را گویند که بر اساس برهان و قیاس عقلی استوار است و از مطلق هستی و بود و نبود اشیاء و رابطه بین موجودات سخن میگوید و احکام

مطلق وجود را مورد بحث قرار میدهد و هیچگاه با احکام و آثار یکدیگر مربوط به موضوع خاصی است نظر ندارد ولی علوم دیگر پس از آنکه یک یا چند

چیز را مفروض الوجود گرفتند در اطراف آثار آنها بی بحث می پردازند و از بود و نبود آنها سخن نمی گویند ، و خلاصه هر یک از علوم غیر از فلسفه

پس از فرض هستی موجودی را جمع بنحو خاص و آثار آن مسائلی دارد ، و در صدد اثبات و نفی آن نیست و وجود و چگونگی آن و تشخیص علل و اسباب

موضوع فلسفه
تفکر و ادراک
تجربه های طبیی
تفکر و ادراک
تجربه های طبیی

آن و مراتب حقائق و هستی، مربوط به علوم عقلی و فلسفی است. نتیجه آنکه بر اثر اشتباه نمودن بحثهای فلسفی به علوم دیگر برخی اثبات بعضی از مسائل فلسفی را از علوم دیگر انتظار دارند و میخواهند نتایجی که بر اساس براهین عقلی استوار است از علوم می که اسلوب تجربی و حسی دارد بیابند و بدون آنکه مسائل عقلی و فلسفی را از سنخ بحثهای علوم دیگر جدا سازند در صدد نفی آنها برآمده و حربه انکار را بدست میگیرند در صورتیکه گواه و شاهدی هم از حس و تجربه بر نبود آنها ندارند و در عین حال خود را تابع حس و تجربه دانسته و گاهی سخن را باینجای میکشانند و میگویند: تا خدا را هنگام تشریح زیر چاقوی جراحی خود تماشا نکنیم، بوجود او ایمان نمیآوریم.

راستی این سخن برای یک فرد با اطلاع تعجب آور و شگفت انگیز است و مانند آنست که کسی بگوید تا ستاره نپتون را با میکروسکپ نبینم وجود آنرا تصدیق نخواهم کرد و یا اگر میکروب سل را مثلاً با تلسکوپ مشاهده نمایم قبول ندارم.

زیرا همچنانکه برای هر یک از شعب و رشتههای مختلف علوم مقیاس معینی است که بدردد دیگری نمیخورد همچنین با وسائل و ابزار مادی هم ماوراء ماده رانمی توان اثبات کرد و یا نفی نمود و اساساً ماوراء ماده و طبیعت نامش با خود او است و از قلمرو علوم حسی و تجربی بیرون است چیزی که هیچکدام از خواص ماده را ندارد چگونگی با وسائل مادی میتواند قابل درک باشد. برای هر مسئله ای از علوم مقدماتی است که نتیجه آن از سنخ همان مقدمات خواهد بود و نمیشود با مقدماتی که در علمی بکار میرود نتیجه دیگری مربوط به علم دیگر را گرفت مثلاً با مقدماتی که در علم اقتصاد

از آن نتیجه گرفته میشود هرگز صحیح نیست نتایج علم طب یا مکانیک را گرفت و همچنین

علوم مادی هم بطور کلی چون مربوط بماده و خواص آنست نتایجی که از مقدمات و مقیاسهای بکاررفته در این علوم می گیریم نیز باید مادی و مربوط بآثار ماده باشد نه غیر مادی زیرا دانستیم هر مقدمه ای نتیجه ای را از سنخ خودش میدهد و غیر ماده در مقابل آن در جهت ضد آن قرار گرفته است و برای اثبات و نقی آن باید از مقدمات بر همین فلسفی نتیجه بگیریم . مثل این علوم نسبت باموری که از قلمرو فعالیت آنها بیرون است مثل شخصی است که مشگی را بدوش گرفته و به بیابان و کوه برای تهیه آب رهسپار شده است اگر کسی باو بگوید بیجهت خود را بزحمت نینداز چیزی نیست ، معنی سخن او اینست که مقصودی که تو داری و در تکاپوی آن خود را برنج و مشقت انداخته ای یعنی آب وجود ندارد . نه آنکه مقصود آن باشد که سنگ و خار و گل و هیچ موجود دیگری نیست و اگر بکسی که برای چیدن گل بصحرا میرود همین سخن گفته شود معنی آن نبودن گل است نه چیزهای دیگر ، پس علوم طبیعی حق اثبات و یا نقی ماوراء طبیعت را ندارد ، و از قلمرو نفوذ و فعالیت آن خارج است .

چنانکه **گوست گنت** که یکی از پایه گذاران اصول فلسفه حسی است در کتابی بنام «کلماتی در پیرامون فلسفه حسی» میگوید :

«چون ما از آغاز و انجام موجودات بی خبریم نمیتوانیم وجود موجود سابق یا لاحق را انکار کنیم همچنانکه نمی توانیم آنرا اثبات کنیم .

خلاصه اینکه فلسفه حسی بواسطه جهل و طاق در این قسمت از

هر گونه اظهار نظری خودداری میکند، همینطور علوم فرعی که اساس فلسفه حسی است باید از قضاوت درباره آغاز و انجام موجودات خودداری کند، یعنی علم و حکمت خدا و وجود او را ما انکار نمی کنیم و بی طرفی خود را در میان نفی و اثبات حفظ می نمایم (۱)

ضمناً این نکته را فراموش نکنید، که اگر در ضمن استدلالاتی که برای اثبات وجود خدا میشود گاهی پای بحثهای طبیعی و اسراری که علوم طبیعی برای ما از آن پرده برداری نموده اند بمیان آید، مقصود آن نیست که باین بحثها خدا را مستقیماً اثبات نمایم، بلکه اینها مقدماتی است که پایه و اساس یک استدلال عقلی و برهان فلسفی را درست می کند و عقل از آنها نتیجه گیری می نماید.

دریچه‌هایی بماوراء طبیعت

برای پی بردن و شناختن ماوراء طبیعت که گاهی در لسان قرآن از آن بعالم غیب تعبیر شده است راههای مختلفی هست که از جمله آنها برهین عقلی و فلسفی میباشد که قسمت مهمی از بحثهای فلسفی را همانها تشکیل میدهند، و فعلاً در این مقاله منظور بیان آن سلسله بحثها و استدلالات عقلی نیست و تنها چند نمونه دیگر از راههای نشان دهنده عالم غیب که میتوان آنها را دریچه‌هایی بسوی ماوراء طبیعت نامید اشاره می شود.

۱- اعجاز انبیاء - این امری دانیم که هر حادثه و پدیده‌ای معلول یکسلسله علل و عواملی است که هر کدام بنوبه خود در پیدایش آن دست در کارند، نور می تابند، آب دریا تبخیر میشود، بخار بطرف طبقات بالا متصاعد می گردد، و در نتیجه بر خورد با هوای سرد تبدیل بقطرات

باران و یابرف شده بسوی زمین فرود میآید، زمین هم در نتیجه آماده نگهداری و پرورش نباتات شده و با افشاندن بذردر آن موجودی زنده بنام نبات پدید خواهد آمد، اینها و صدها عامل دیگر همه در پیدایش این موجود زنده طبیعی مؤثر بوده اند، و همچنین سایر پدیده های این جهان مادی هر يك بنوبه خود معلول عواملی طبیعی و عللی مادی است که بالاخره بعقیده خداپرستان همه اینها بعلمی غیر طبیعی و آنها نیز باراده خدا وهستی دهنده همه موجودات منتهی میشوند.

اکنون اگر ما بحادثه ای در این عالم برخوردیم که باعلل و عوامل طبیعی نتوانستیم آنرا توجیه کنیم و دانستیم که وجود آن از علل و اسباب عادی طبیعی سرچشمه نگرفته است، با توجه باصل مسلم عقلی که هیچ پدیده ای و معلولی بدون علت و سبب ممکن نیست وجود پیدا کند ناچار باید بگوئیم این حادثه معلول عللی است غیر مادی و مربوط به اسبابی است غیر طبیعی که از دسترس بشر بیرون است مثلاً هر جسمی که قابل احتراق باشد اگر در مقابل آتش قرار گیرد در صورتیکه مانع و حائلی نباشد میسوزد و محترق می گردد اکنون اگر شخصی را در میانه آتشی بسیار مهیب و سوزان که از خروارها هیزم تهیه شده افکندند و کوچکترین اثری روی جسم او نگذاشت و جان سالم از آن حادثه بدربرد برای افرادیکه این حادثه را دیده و یا بطور یقین برای آنها بشبوت رسیده یقین حاصل میشود که اسباب و علل دیگری غیر طبیعی اثر این آتش را خنثی نموده و جان او را حفظ کرده است زیرا باقوانین و نوامیس طبیعی نمیتوان آنرا توجیه نمود.

مثال دیگر: يك استاد و يايك نابغه پس از دیدن درس. مقدماتی

و پس از طی دوران متوسطه و دانشگاه چنانچه محصولی واقعی و فعال بوده و استعداد ذاتی هم داشته باشد باید سالها در محصول و فراورده‌های دوران تحصیل خود فکر و اندیشه نماید تا بتواند نتیجه افکار خود را بصورت يك كتاب طبي و یا اقتصادی و یا ادبی و یا ریاضی و و در آورد .

تازه بعد از این همه کوشش و فعالیت و مقدماتی که شاید در گذشت بیست و یاسی سال بتدریج تهیه شده و محصول آن يك كتاب نفیس بوده است صدها اشتباه ممکن است در آن باشد که نویسنده خود پس از سالیانی با اشتباهاتش پی برده و در صدد اصلاح آن بر آید و یاد دیگران از معاصرین او و یا آیندگان دست روی اشتباهات او گذارده و موارد زیادی را مورد انتقاد قرار دهند ، و اگر هم از این نظر بر فرض مجال مصون بماند موردی برای انتقاد در آن یافت نشود بسیاری از مطالب آن با هم مختلف بوده و از تناقض-گویی و اختلاف خالی نیست و چه بسا نظریاتی در اول کتاب هست که در آخر آن نظریات مخالف آن را داده است ، و اگر فرضاً از همه این نواقص که خاصیت بشر و ناموس تکامل آنرا اقتضادارد (زیرا فکر آدمی در حال تکامل است و قهراً اختلاف نظر از اینجا سرچشمه میگیرد) چشم پوشی کنیم باز دیگران از آوردن نظیر آنرا باطنی این مقدمات و یا بهتر از آنرا عاجز نیستند .

اما! گردیده شد که شخصی درس نخوانده دانش و دانشگاه ندیده در محیطی که افراد آن فاقد هر گونه فضائل و مزایای انسانی بودند پرورش یافته ، کتابی آورده است که عالیترین برنامهنمائی و سعادت بشر را در هر دور و قرنی تضمین می کند و در سراسر آن کتاب نقضی و نقطه ضعفی وجود نداشته و پس از صدها سال هنوز کسی نتوانسته بر آن

کوچکترین ایراد اساسی و اشکال لاینحلی وارد سازد ، و در تمام آن تناقض گوئی و اختلافی نیست و با اینکه در طی بیست و سه سال مطالب و جملات آنرا بتدریج در دسترس مردم نهاده مطالب و کلمات اول و آخرش باهم تفاوتی ندارد و مردم را هم دعوت بمعارضه و آوردن مثل آنرا نموده تا جائیکه با آوردن يك سوره هم قانع گردید ، و در طی قرون متمادی مردمی خود را برای مبارزه با آن مهیا نمودند ولی باشکست قطعی و مسلم از میدان مبارزه خارج شدند و بعجز خود اعتراف کردند ، آیا این حادثه را با این مقدمات میتوان با علل و عوامل طبیعی توجیه و تفسیر کرد با اینکه هیچیک از خواص گذشته يك پدیده طبیعی را ندارد و گاه اولاد در نقطه مقابل آن قرار گرفته است؟! یا وجود آن ما را بوجود عوامل غیر طبیعی و عالمی دیگر راهنمایی می نماید ؟

باز برای مثال اگر بشری قبل از تکامل و پیشرفت علوم مادی با نداشتن هیچ نوع وسیله و ابزاری ، از حقایق و موجوداتی که صدها سال بعد دست توانای علم آنها را کشف نموده است اطلاعاتی کافی داشته و از وجود موجوداتی مانند میکروب و یا حرکات کرات آسمان و ووو که بدون وسائل و ابزار علمی و قبل از پیشرفت و تکامل علوم برای انسان عادی ممکن نبود راهی بدانها باز کند خبر داده است .

آیا آگاهی و اطلاع این بشر را میتوان يك امر عادی تلقی کرد و آنرا در ردیف سایر علوم بشری آورد؟! و یا آنکه اینگونه اطلاعات نمونه ای از ارتباط او را با عالم دیگر نشان میدهد و ما را بوجود عالمی دیگر و علومی بالاتر از علوم بشری عادی راهنمایی می کند؟! پس اعجاز و کارهای خارق العاده ای که از انبیاء انجام گرفته است گوشه بروئی از عالم غیب

نشان داده و زنك بیدار باشی برای بشر بوده است تافکر او را از محیط محدود و چهار دیوار طبیعت بعوالمی غیر از این عالم و آفریننده جهان متوجه ساخته و قافله بشر را بحر کت و سیر نهائی خود آگاه میسازد ، و از این روزنه مبده و منتهای این حرکت نشان داده میشود .

۲- بعضی از حوادث طبیعی هم . . .

گاهی هم حوادثی که با همین علل و عوامل عادی صورت گرفته است ما را بوجود ماوراء طبیعت متوجه میکند آنجا که بشر از اسباب و وسائل طوری می خواهد نتیجه بگیرد ولی گویا عوامل غیبی و اراده حق طور دیگر از همین اسبابی که بشر با دست خود مهیا ساخته نتیجه می گیرد .
مثلا در تاریخ و کتب آسمانی میخوانیم که : فرعون شدیداً برای جلوگیری از وجود موسی فرزند عمران فعالیت کرد و آخرین کوشش خود را با بکار انداختن نیروهای مختلف مملکت در این راه نمود تا آنجا که برای پیش گیری بنا بر نقل تواریخ بین مردها و زنهای بنی اسرائیل جدائی انداخت ، نوزادان آنها را اگر پسر بودند میکشت ، ولی هنگام ولادت موسی باعلاقه شدیدی که قابله بآن کودک پیدا کرد از گزارش بمأمورین و جاسوسان فرعون صرف نظر نمود و نوزاد اسرائیلی جان سلامت بدر برد پس از گذشتن این خطر برای آنکه از گزند مأمورینی که خانهها را جستجو می کردند محفوظ بماند مادرش او را در صندوقی نهاد و با امواج دریا سپرد و با چشمی گریان و قلبی سوزان از دور خیره خیره بکودک خود نگاه می کرد تا از نظرش ناپدید گردید ولی در زوایای قلب خود امید داشت و دست حق را بهمراه کودک کش میدید و لذا با قلبی پر از امید و بانتظار آینده ای روشن و امیدبخش بخانه برگشت . از آنطرف دست غیبی کودک

بی گناه را از دریا گرفت و بدست فرعون داد و باعلاقه شدیدی که همسر فرعون با او پیدا نمود سلامت او تضمین شد و در دامن فرعون بزرگ و نیرومند گردید و سپس برای درهم کوبیدن فرعون مأموریت پیدا کرد و سرانجام کاخ ظلم و شرك او را واژگون ساخت .

باز در تاریخ بشر کودکی بنام یوسف می بینیم که عوامل و دستهای قوی و نیرومندی از اطراف برای نابودی و اضمحلال او از آستین بیرون آمده و آخرین فعالیت خود را نمودند ولی برخلاف خواسته آنان باوج عزت و قدرت رسید ، ارطرفی برادرانش در چاه پنهانش کردند و سپس کاروانیان او را سرمایه تجارت ساختند و به بازارش آوردند و فروختند ، و نهایت حدی که برای ذلت و خواری یک انسان متصور است همین است که در ردیف اشیاء دیگر در معرض خرید و فروش در آید ولی خدا از همین راه که بظاهر وسیله هلاکت و ذلت او بود او را بالا برده و بعزت و آقائی رسانید ، و از همین راه وارد کاخ عزیز مصر میشود و یوسف چاه نشین کاخ نشین می گردد او کذالك مکننا ل یوسف فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث واللّه غائب علی امره ولكن اکثر الناس لا یعلمون (۱) .

یعنی ما یوسف را در زمین اینگونه جایگزین نمودیم و خدا بر کار خود غالب و چیره است .

این آیه بشر را بهمان نقشه های مرموز غیبی که از همین اسباب و وسائل نتیجه دیگری می گیرد متوجه می کند و بغفلت انسان از ماوراء طبیعت اشاره نموده است .

واز طرف دیگر بانوی عزیز در صدد آلوده ساختن او بر آمد و چون یوسف نپذیرفت دست بانتمقام زد و او را متهم ساخت اما بعد در جریان کار مجبور شد که بپا کد امنی وعفت یوسف اعتراف نماید و بالاخره چون بشهوات و خواسته‌های شیطانی بانو و زنان دیگر مصر پاسخ مثبت نداد بزندانش افکندند و نقشه دیگری برای محو و نابودی او طرح گردید ولی در همین زندان وسیله نزدیکی او بسلطان مصر فراهم میشود و بمقام بزرگی میرسد ، خلاصه یکی پس از دیگری نقشه‌های ذلت و نابودی یوسف بدست بشر کشیده میشود اما دست مرموزی زیر پرده نقشه آقائی وعزت او را میکشید و از همین راه و بوسیله همانها بعزت و آقائی رسید .

باز قرآن در آخردستان یوسف میفرماید : **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُهُ مِنهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَفِصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ وَلَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱)**

این آیه نیز همان نکته‌ای را که در آیه قبل بدان اشاره شده بود یادآور میشود که اراده حق یوسف را بعزت و آقائی رسانید و نقشه‌های ظاهری بشری گرچه بمقصد دیگری بود ولی بآن هدف کمک کرد و هر سببی را که برای نابودی و خاموشی و محو آثار او قرار می‌دادند همان سبب را خدا وسیله عزت و شوکت او قرار داد و از اسباب و عوامل عادی نتیجه‌ای که میخواست گرفت .

اینها وصدها نمونه دیگر در تاریخ زندگی بشر هست که بمانی گوید پشت پرده طبیعت دست دیگری است وزیر این پرده سری است که نظام خلقت و آفرینش بار اده او می‌گردد.

خواب مغناطیسی

یکی دیگر از دریچه‌های عالم غیب و شاهراه‌هایی که بشر با او راه طبیعت دارد خواب‌های مغناطیسی است و آن یکنوع خواب مصنوعی است که شخص را در خوابی عمیق قرار می‌دهند و مطالبی را از او پرسش می‌نمایند و چه بسا حقائق مجهولی را بوسیله آن کشف نموده و کارهای فوق‌العاده‌ای از روح و ظاهر میشود که تجرد روح و جدائی او را از ماده ثابت می‌کند و این خود بهترین راهی است که انسان را بوجود موجودی غیر مادی و عوالمی غیر از عالم طبیعت و ماده رهسپار می‌سازد.

خواب‌های مغناطیسی در مصر و کلدان و بین طوائف مختلف هندو سابقه تاریخی دارد ولی در اروپا در سال ۱۷۷۵ میلادی بوسیله دکتر آلمانی «مسهر» این علم پایه گذاری گردید و کم کم افراد دیگری مانند «شاردل» و «شانیه» و «ده بوتیه» نظریات او را تکمیل نمودند (۱)

و ما در اینجا تنها بگفتار چند تن از دانشمندان غرب اکتفا می‌کنیم و برای اطلاع بیشتر بدائرة المعارف فرید و جدی و بکتاب عالم پس از مرگ و کتاب‌های دیگری که در این قسمت نوشته شده است رجوع شود «بیو» در کتابی که در این قسمت نوشته است میگوید: خواب مغناطیسی ثابت میکند وجود روح و ابدی بودن او را و برهانی است بر تجرد او و اختلاط و آمیزش ارواح مجردة را ثابت می‌کند (۲)

«جول بو» نویسنده فرانسوی میگوید: آنچه را که بوسیله

(۱) و (۲) دائرة المعارف فرید و جدی ماده نوم . ج ۱۰ صفحه ۴۱۱ و

خوابهای مغناطیسی از شفا دادن بیماران و تلقین با افراد و خارج نمودن روح انسان از جسدش و دیدن موجودات غیبی و پنهانی در حال خواب و خبر-دادن از امور آینده استفاده میشود هم‌هرا میتوان در ردیف معجزات شمرده و مجموع این مشاهدات مانع میشود از آنکه انسان بشأن این علم توجه ننماید (۱).

استاد «اکزا کوف» روسی نقل میکند که همسر استاد دومرگان انگلیسی زنی را در خواب نمود و روح او را بخانه مسکونی خودش روانه کرد روح هم اطاعت کرده و در ب‌خانه را با شدت کوبید، روز بعد همسر استاد دومرگان بخانه می‌رود و از ساکنین خانه سؤال می‌نماید آنها گفتند: روز گذشته در ب‌خانه بشدت کوبیده شد و هنگامی که پشت در رفتیم کسی را نیافتیم. استاد اکزا کوف پس از نقل این جریان میگوید:

«این حادثه ثابت میکند بطور قطع که برای روح وجودی است مجرد و ممتاز از ماده که میتواند افعالی را انجام دهد» سپس برای شاهد گفتار خود حادثه دیگری را نقل میکند و آن اینکه «لوپس» که یکی از اساتید مشهور خواب مغناطیسی است زنی را در مقابل جمعیتی خواب نمود، و او را فرمان داد که بخانه خود برود و از اهل خانه اطلاعی بدهد، آن زن گفت رفتم و دو نفر را در حال اشتغال بکارهای منزل مشاهده نمودم، و در این حال شروع کرد بخندیدن و گفت بیکی از آن دو نفر نزدیک شده بدنش را لمس نمودم و در نتیجه وحشت شدیدی باو دست داد چند نفر از حاضرین در مجلس برخواستند و بخانه آن زن رفتند دیدند اهل خانه در حال وحشت و ناراحتی عجیبی هستند از آنها سؤال کردند گفتند

در مطبخ شبجی رادیده اند که راه می رفته و سپس یکی از آنها را لمس کرده است (۱)

«گولونیل دوروشاس» مدیر مدرسهٔ ریاضی در پاریس انسانی را در خواب نمود و روح او را از جسدش خارج ساخت بطوریکه فاقد حس و حرکت گردید و نتوانست با او سخن بگوید، سپس برای شناختن حالات آن روح، دیگری را خواب کرد ولی خوابی ملایم تا بتواند با او سخن بگوید، از او سؤال نمود که اولی در چه حال است او گفت: روحش خارج شده و در کنارش (باقالبی دیگر) نشسته است بعد شروع نمود بیک سلسله عملیات منقی مغناطیسی تا شخص اول را بیدار کند در موقعی که بحالتی رسید که توانست با او تکلم نماید روح نامبرده او را قسم داد که خوابش را عمیق تر کند تا بطور کلی از جسد جدا شده و مفارقت نماید، زیرا زندگانی مادی زندانی است تاریک و در حال جدائی آزادی عجیبی داشته و لذتهای بیشماری برده است که در حال مصاحبت با جسد و بدنش خواب آنها را هم ندیده است.

سپس او را بیدار نمود ولی چیزی از آن مطالب و مشاهدات را بیاد نداشت و همواره فراموش نموده بود و برای بار دوم که او را در خواب نمود تمام آن مطالب را متذکر گردید، فرید وجدی در ذیل این داستان می گوید: گویا برای روح دو حالت باشد در حالی که غلبه دارد بر جسد زندگانی او یک زندگانی روحی است و در حالی که جسد بر روح غلبه دارد زندگانی مادی و حیوانی دارد. (۲)

(۱) دائرة المعارف فرید وجدی ماده نوم - ج ۱۰ صفحه ۴۱۵

(۲) دائرة المعارف فرید وجدی ماده نوم صفحه ۴۱۶ ج ۱۰

و از عجایب خواب مغناطیسی آنستکه شخصی را که در خواب رفته است ممکن است فاقد هر گونه احساس نمایند بطوریکه اگر اعضاء بدن او را قطع کنند احساس نماید و بسیاری از عملهای جراحی را در این حال می توان نمود. استاد «بلز» در کتاب طب طبیعی خود جلد اول صفحه ۷۴۲ می نویسد: طبیب «لیمبولت» اول کسی بود که معتقد شد باینکه استفاده های طبی از تنویم مغناطیسی ممکن است و میشود مریضهائی را بوسیله تنویم و ایجاد آثاری ضد آن مرض، معالجه کرد (۱) نگارنده خود شخصی را در حال خراب مغناطیسی مشاهده نمودم که با سوزن بدست او می زدند و احساس نمی کرد اینها و صدها نمونه دیگر از اینگونه مطالب و آثار عجیب در این عمل وجود دارد که همه دلیل بر وجود موجودی مجرد غیر از ماده و اموری پنهانی از نظرهای انسان میباشد.

و غیر از این مواردی که در این مقاله ذکر شد موارد و موضوعات دیگری از قبیل مسئله وحی انبیاء و احضار ارواح گذشتگان که گاهی توسط خواب مغناطیسی صورت می گیرد و گاهی هم مستقیماً روح را حاضر و با آن تکلم می کنند، و امور غریبه دیگر وجود دارد که هر کدام بنوبه خود دلیلی و راهی برای اثبات ماوراء طبیعت است.

هدف علم و زندگی اینست که بدقت مرز بین خطا و
 صواب را تعیین کند و وسیله ای بدست دهد که از
 این مرز نگذریم «راه و رسم زندگی»